بسم‌الله الرحمن الرحیم

فهرست:

[مقدمه: 2](#_Toc41828419)

[1. تاریخچه الغاء خصوصیت: 2](#_Toc41828420)

[2. مجرای الغاء خصوصیت 2](#_Toc41828421)

[3. انواع الغاء خصوصیت 3](#_Toc41828422)

[4. موارد الغاء خصوصیت 3](#_Toc41828423)

[موجبات الغاء خصوصیت 4](#_Toc41828424)

[عامل اول: ذکر مصداق 5](#_Toc41828425)

[علت اسقاط خصوصیت از مثال: 6](#_Toc41828426)

[حالت اصلی شدن حالت ثانویه 8](#_Toc41828427)

بسم الله الرحمن الرحیم

# اصول/ تعدیه حکم/ مقدمات

# مقدمه:

عرض کردیم که قبل از اینکه به ادامه مباحث جلد دوم در قطع بپردازیم بازگشتی داشتیم به مباحثی که بی‌تناسب با بحث اطلاق و تقیید نبود. مباحث تعدیه الحکم الی غیر موضوعه بود. متن و محور بحث را هم همین کتاب الفائق قراردادیم که در چاپ جدید این مبحث هم به آن افزوده‌شده است در الباب الخامس: موجبات تعدیه الحکم من موضوع الی موضوع آخر او تضییقه. مقدماتی را ابتدا ذکر کردیم. حدود سه مقدمه در ابتدا ذکر کردیم. رسیدیم به اولین عامل از عواملی که موجب تسری دادن حکم از موضوعی که در دلیل واردشده به موضوع دیگری که مصرح در دلیل نیست؛ و به‌عبارت‌دیگر کنار زدن ظاهر و شکل اولیه موضوعی که در دلیل آمده و جایگزین کردن یک‌چیز دیگری که در دلیل نیست به‌عنوان موضوع. اولین عامل الغاء خصوصیت بود که تعریفش و بعضی نکاتی مقدماتی آن را هم اشاره کردیم.

# 1. تاریخچه الغاء خصوصیت:

همان‌طور که در آن مقدمات گفته شد معنای الغای خصوصیت این است که کلمه‌ای و عنوانی که در دلیل آمده اعم از اینکه عنوان مخاطب حکم باشد متعلق، موضوع، قید، شرط یا جزء حکم باشد فرقی نمی‌کند عنوانی در دلیل آمده است ولی این عنوان را از موضوعیت ساقط می‌کنیم و می‌گوییم این نمادی از موضوع دیگر است. این الغاء خصوصیت بود. این از واژگانی است که سابقه‌دار هم هست. دقیق تتبعی انجام‌نشده که از چه زمانی عنوان الغاء خصوصیت در السنه فقها واردشده است؛ اما حتی اگر عنوانش هم بگوییم مال دوره‌های متأخر است به نظر می‌رسد اصل الغاء خصوصیت به حمل شایع ولو اصل عنوان هم نباشد ریشه در تاریخ فقه و اجتهاد دارد. تقریباً هیچ فقیهی نمی‌تواند بدون الغاء خصوصیت منظومه فقهی خودش را اداره بکند. بسیار عناوین وارده در السنه روایات داریم که فقها حتی در زمان­های متقدم آن را از خصوصیت الغاء می‌کردند.

# 2. مجرای الغاء خصوصیت

در الغاء خصوصیت معنایش این است که موضوع چیز عام‌تری است. تعدیه الحکم من موضوع الی موضوع آخر او تضییقه، در الغاء خصوصیت نه از موضوعی به موضوع دیگر است به‌طور کامل و نه تضییق است. نوعی تعمیم است. از موضوعی به موضوع دیگر هست ولی موضوعی که عام‌تر است. وقتی می گوی رجلی چنین اقدامی انجام داد حکمش چیست؟ امام می‌گوید الرجل یغتسل همه می‌گویند خصوصیت مرد بودن در عنوان ساقط می‌شود یعنی الانسان. خصوصیت ذکورت را الغاء کرده و موضوعی چیزی شده که نوع یا جنس است. این خصوصیت صنفی یا نوعی یا گاهی جنسی از خصوصیت ساقط می‌شود. پس در الغاء خصوصیت همیشه حکم تعمیم پیدا می‌کند یعنی این ویژگی خاص دخالتی در موضوعیت حکم ندارد موضوع چیزی است که این نمونه‌ای از آن بوده و موضوع چیزی عام‌تر می‌شود. پس غالباً ما از موضوع خاصی به عام‌تر می‌رویم با الغاء ویژگی خاص.

# 3. انواع الغاء خصوصیت

جهت دیگری که در مقدمه باید توجه شود این است که این خصوصیت می‌تواند خصوصیت صنفی باشد مثل رجولیت و انوثیت، می‌تواند خصوصیت نوعی باشد ممکن است در مورد نوعی از حیوان خصوصیتی را ذکر کند ولی معلوم است خصوصیت نوع این حیوان دخالت ندارد و مطلق حیوان را می‌گیرد، ممکن هم هست خصوصیات جنسی را اسقاط کند و برسد به جنس الاجناس و ممکن است خصوصیتی که الغاء می‌شود خصوصیت عرضی باشد عرض خاص یا عام و امثال این‌ها. پس خصوصیت ملغاه که با تفاهم عرفی از موضوعیت ساقط می‌شود می‌تواند خصوصیت فردی باشد، صنفی، نوعی، جنسی یا عرض خاص یا عرض عام باشد.

# 4. موارد الغاء خصوصیت

سؤال: حالات هم می‌شود باشد مثل نشسته بوده ...

جواب: نه عنوان ممکن است شرط باشد متعلق باشد مخاطب باشد گفتیم فرق می‌کند همه آن‌ها را می‌گوییم هرکدام از آن‌ها هم باشد می‌تواند خصوصیت شخصی یا صنفی یا نوعی یا جنسی یا عرضی خاص و عام باشد که اسقاط شود. مثلاً می‌گوید الماشی ولی ما مشی را به‌عنوان وصف عرضی الغاء خصوصیت می‌کنیم می‌گوییم یعنی المتحرک. اصل موضوع تحرک است که غیر مشی را هم می‌گیرد. پس در مقدمه باید توجه کرد که:

عنوانی که خصوصیتش الغاء می‌شود گاهی مخاطب و مکلف است و گاهی متعلق حکم گاهی موضوع حکم گاهی شرط و جزء حکم یا قید حکم است.

الغاء خصوصیت، خصوصیت ممکن است خصوصیت شخصی نوعی صنفی جنسی عرض عام یا خاص باشد همه آن‌ها در الغاء خصوصیت‌ها مصداق دارد.

الغاء خصوصیت درواقع موضوع عام‌تری را جایگزین موضوع خاص می‌کنیم. دلیل می‌گوید رجل ولی موضوع هر مکلفی است. دلیل یا ایها الذین آمنوا است ولی درواقع موضوع یا ایهاالناس است. پس روح الغاء خصوصیت تعمیم حکم است.

اشکالی که به‌عنوان کتاب داریم این است که در عنوان کتاب بحث دارد الباب الخامس موجبات تعدیه الحکم من موضوع الی موضوع آخر او تضییقه، یا تضییقه را اصلاً نباید بیاورد یا اگر می‌آورد باید تعمیم را هم بیاورد؛ زیرا از موضوع به موضوع دیگر گاهی موضوعی که جایگزین این موضوع می‌شود عام‌تر است می‌شود تعدیه گاهی خاص‌تر است می‌شود تضییق گاهی مباین است جالس می‌گوید علما مقصود است. اینکه تضییق را آورده تعمیم را نیاورده وجهی ندارد. درهرصورت الغاء خصوصیت از موضوع خاص به عامی است.

سؤال: در الغاء خصوصیت تضییق هم هست.

جواب: نه نیست. الغاء خصوصیت مصداق تعمیم است تضییق نیست.

این چند نکته مقدماتی که در الغاء خصوصیت باید توجه شود. نکته چهارمی که ابتدا ذکر کردیم این امر تاریخی است و چسبیده به تاریخ فقه و اجتهاد است ولی اینکه عنوانش چه زمانی در دستگاه فقهی یا اصولی ما واردشده است خیلی برای ما واضح نیست کسی کار بکند شاید واضح شود. نکته دیگر اینکه این موضوع باید در اصول منقحا بحث می‌شد که نشده است. از وقتی هم که در اصول آمده بحث منقحی نداشته اولین بار است که در این کتاب ذکرشده و ما هم‌عرض می‌کنیم درحالی‌که اهمیت بالایی هم دارد. این چند مطلب مقدماتی که جایگاه این بحث وضوح بیشتری پیدا کند.

# موجبات الغاء خصوصیت

از این‌ها که بگذریم با همین سیاقی که در این کتاب ملاحظه می‌کنید وارد این بحث می‌شویم که چه عواملی منشأ الغاء خصوصیت می‌شود؟ چه عواملی ظهور الغاء خصوصیت را تولید می‌کند؟ اینکه در مقدمات ذکر کردیم گفتیم اصل هر عنوان که در خطاب وارد بشود در موضوعیت است. اصل عنوان موردعنایت بماهو هواست این همان اصاله الموضوعیه است که در مقدمات عام بحث قبلاً اشاره کردیم. هرچه در کلام انسان می‌آید روی آن عنایت است و اصاله الموضوعیه یعنی همین. اینکه بگوییم عنایت نیست خصوصیت ساقط می‌شود و چیز عام‌تر یا خاص‌تری مقصود است یا اصلاً این عنوان در حکم و موضوع ما دخالتی ندارد هولاء الجلساء از باب این است که علما نشسته‌اند و الا مقصود ما اکرم العلما است اتفاقاً چون امروز نشسته‌اند گفتیم هولاء الجلساء، جلساء هیچ‌چیز در آن نیست مقصود علماست و جلساء عنوان مشیر است. بحث خواهیم کرد که عنوان مشیر بحث‌هایی دارد. آنکه در کتاب آورده‌اند در ذیل تعدیه الحکم من موضوع الی موضوع آخر شش تاست:

1. الغاء خصوصیت
2. تنقیح مناط
3. اولویت
4. مناسبات حکم و موضوع
5. مذاق شرع
6. مقاصد شریعت

عنوان مشیر را جدا نیاورده‌اند فکر می‌کرده‌اند شاید در ذیل این‌ها قرار می‌گیرد درحالی‌که ما مستقل بحث خواهیم کرد و ارزش ویژه خود را دارد شاید همه مباحثش در ضمن این‌ها حلاجی نشده باشد. درهرصورت ما اصاله الموضوعیه و عنایت به همین عنوانی که در موضوع آمده قانون عرفی است. استظهار عرفی بر همین استوار است که آنکه در کلام آورد بماهو موردعنایت است. عبور از این دلیل که در موضوع آمده به چیزی که نیامده دلیل خاص می‌خواهد در الغاء خصوصیت هم همین است. اگر بخواهیم خصوصیت را الغاء بکنیم دلیل ویژه می‌خواهد و الا قاعده می‌گوید همین عنوان. دلیل ویژه باید ظهور را تغییر دهد. آن ادله ویژه چیست؟ چند تا ذکرشده ما هم تغییراتی در آن خواهیم داد.

## عامل اول: ذکر مصداق

المطلب الثانی موجبات الغاء الخصوصیه. چه علل و عناوینی می‌آید ظهور اولیه را تغییر می‌دهد و خصوصیت را الغاء می‌کند؟ اینجا اولین چیزی که آورده شده الظهور فی عدم الخصوصیت است. عنوان عام مهم نیست گفته‌اند الظهور فی عدم الخصوصیت چیست به ترتیب چند ذیل دارد. ما تقسیم چند شاخه‌ای که در طول هم آورده را کار نداریم. اولین عاملی که به بیان خودمان ذکر می‌کنیم که ظهور را تغییر می‌دهد ظهور عنوان در تمثیل است نه در موضوعیت. تا کلمه‌ای در خطاب وارد شد ظهور در موضوعیت دارد و اینکه خود عام موردعنایت است اما گاهی این ظهور با چیزهایی تغییر می‌کند اولینش این است که عنوان از اول ظاهرش این است که برای ذکر مثال ذکرشده است عنایتی به خودش نیست. برای مثال است. این مطلب اول است مثالش هم همین است که در اینجا آمده است و رایج است مثال الرجل است. بسیار در روایات وضو غسل تیمم نماز حدود دیات آمده است الرجل فعل کذا امام می‌گوید این کار را بکند. گاهی در کلام سائل می‌آید امام هم مبنیا علیه آن را می‌گوید گاهی در کلام امام الرجل می‌آید. رجل به‌عنوان نمونه‌ای از مخاطب حکم است و الا روح مخاطب روح عنوانی که مورد خطاب قرارگرفته انسان مکلف است و آن ذکرش از باب مثال است. یا آنجا که در آیات قرآن آمده یا ایها الذین آمنوا می‌گویند ذکر مثال است و نمونه‌ای از عنوان واقعی است. این دلیل اولی است که عنوانی را از موضوعیت ساقط می‌کند. دیگرکسی نمی‌گوید صدها حکمی که ذکرشده برای خود رجل است بلکه می‌گویند رجل یک مثال است و حکم و عنوان مخاطب همان انسان مکلف است.

سؤال: در روایات اصل موضوعیت مقدم است

جواب بله. حمل بر تمثیل دلیل خاص می‌خواهد. ظهور اولیه این است که کلمه به کلمه کلام موردعنایت است.

سؤال: مگر اینکه

جواب: بله ممکن است درجایی یا ایها الذین آمنوا در قرآن حمل بر مثال شود و برخی مصادیق را عنوان می‌کنیم.

سؤال: این ایها الذین آمنوا چرا مذکر است و مؤنث را شامل می‌شود یا نه غیر مؤمنین را شامل می‌شود.

جواب: مؤنث را هم می‌گیرد. دو مثال است رجل الغاء خصوصیت رجولت می‌شود در آمنوا الغاء خصوصیت ایمان می‌شود. البته در آمنوا الغاء رجولت هم می‌شود اگر نگوییم معنای عامی دارد.

سؤال: وقتی جعل برای مرد و زن بشود با جمع مذکر ذکر می‌شود.

جواب: بله عیب ندارد. اگر لفظ تاب آن را دارد الغاء خصوصیت نمی‌خواهد اگر نداشته باشد الغاء خصوصیت می‌شود. عرض کردم دو مبنا را. عرض کردیم که در عربی صیغ مذکر کاربرد مطلق هم دارد علاوه بر کاربرد خاص. گاهی مقابل مؤنث می‌آید اما خیلی جاها قید ملحوظ نیست. حال اگر مذکر هم باشد خصوصیت الغاء می‌شود.

جمله شکلی هم اینجا بگوییم. تعبیری که اینجا آورده‌اند تعبیر غلطی نیست ولی بهتر هم می‌شد بیاورند. دارد الظهور فی التمثیل. تمثیل مفهومی دارد که تشبیه است. باید بگوییم الظهور فی ذکر المثال یا مصداقا من مصادیق الحکم. الرجل یا الذین آمنوا مصداق یا نمونه‌ای از موضوع واقعی است. گاهی دلیل از ابتدا ظهور در موضوعیت ندارد بلکه ظهورش این است که بخشی از کل و موضوع واقعی است. تشبیه انسان را به تمثیل و این‌ها می‌برد درحالی‌که این‌طور چیزها اینجا نیست مثل و ممثل نیست. الظهور فی کون العنوان مصداقا لعنوان الاعم یا مثالا و موردا من موارد عنوان الاعم. عنوان می‌شد بهتر شود.

اینجا اشکالی شده که حمل رجل یا الذین آمنوا ها بر مثال خودش ظهور دارد یا دلیل دیگری می‌گوید این‌طور است؟ این را کار نداریم. آنچه اینجا عرض می‌کنیم این است که اولین چیزی که ذکر کردیم این است که ظهوری داشته باشیم که عنوان تنها موضوع نیست بلکه مصداق و مثالی و فردی از موضوع واقعی است. این مورد اول است. کاش مثال را نیاورده بودند و می‌گفتند فردی از افراد موضوع است این را می‌گفتند اصلاً انسان را به حاشیه نمی‌برد. عنوان اول این است که ظهور عنوان فرد و مصداق عام‌تری باشد. در محاورات هم داریم. در دلیل آمده الرجل کذا امام فرموده الرجل یفعل کذا به‌عنوان فردی از انسان است خصوصیتی مقصود نیست از خطاب و ویژگی ذکورت موضوعیت ندارد. ذکورت فردی بوده که در محاورات رواج داشته به همین خاطر ذکرشده. تصحیح عنوان که دقیق‌تر بشود این را عرض کردیم.

### علت اسقاط خصوصیت از مثال:

اما سؤال این است که چرا ما در مواردی عنوان را از موضوعیت تامه ساقط می‌کنیم و می‌گوییم خصوصیت را خط قرمز در نظر بگیر بگو مقصود انسان است چطور می‌شود؟ قبلش نکته‌ای ذکر کنیم مواردی ابتدائاً تصور می‌شود الغاء خصوصیت است ولی در ادبیات عرب دقت کنیم الغاء خصوصیت نیست. یا ایها الذین آمنوا برفرض اینکه بگوییم فرد مذکر دو کاربرد دارد کاربرد عامی که همه بشر را می‌گیرد و کاربرد خاصی که اذا اجتمعا افترقا می‌شود. این مواردی داریم که این‌طور است. مواردی داریم که الغاء خصوصیت نیست وقتی در محاورات ذکر کنیم کاربردش کاربرد عام هم هست و مشترک لفظی است درواقع. حال اگر مشترک لفظی نباشد و خاص باشد و در رجل بگوییم این‌طور است برخلاف الذین آمنوا که به زنان هم ممکن است اطلاق شود ضد مردها اما رجل به زن نمی‌گویند این‌طور موارد بحث الغاء خصوصیت مطرح می‌شود.

سؤال این است که چگونه است که گاهی عنوان حمل می‌شود نه در تمام موضوع بودن بلکه فردی از افراد و مصداقی از مصادیق موضوع؟ پاسخ این است که این اقسامی دارد. اینکه فرد را از خصوصیت الغاء می‌کنیم چند جور می‌شود:

1. گاهی قرینه عامه منفصله داریم که ظهورات را تغییر می‌دهد. قرینه منفصله ممکن است قاعده عامه باشد که در این بحث‌ها این‌طور است قاعده عامه‌ای داریم که احکام در الذین آمنوا الکفار مکلفون بالفروع یا احکام مشترک بین مؤمن و کافر است. خود دلیل به‌تنهایی به بیان مصداق و فرد نمی‌شد بلکه به قرینه عامه منفصله‌ای داریم که ما را به این سمت می‌برد که در اراده جدیه بگوییم مقصود رجل نیست بلکه مطلق است یا مقصود مؤمنان نیستند بلکه مطلق انسان‌ها هستند. این‌یک نوع است که از بیرون قاعده داریم که می‌بینیم مراد جدی را تغییر می‌دهد.
2. از ابتدا با قطع‌نظر از ادله خارجیه خود دلیل ظهور در عدم خصوصیت دارد. در همین‌جا فرض بگیریم قاعده اشتراک مذکر و مؤنث در احکام را نداشتیم از اول وقتی می‌گویند رجل هیچ‌کس به ذهنش خصوصیت مرد نمی‌آید بلکه ذهنش به انسان می‌رود. این نوع دوم هم خودش دو قسم است:
   1. گاهی در مقام محاوره رجل کنایه از انسان شده است و حالت کنایی پیداکرده است و حالت استعمالی‌اش هم کنایه از انسان است.
   2. گاهی رجل همان رجل است ولی قرینه‌های مناسبات حکم و موضوع و امثال آن در موضوع پیدا می‌شود و ذهن را منصرف به انسان می‌کند و نمی‌گذارد احتمال خصوصیتی داشته باشد.

بنابراین مواردی از قبیل الغاء خصوصیت از ایمان یا ذکورت در رجلی که درصدها روایت واردشده دو منشأ ممکن است داشته باشد منشأ بیرونی که ما را به الغاء خصوصیت سوق می‌دهد و مفاد را تغییر می‌دهد. گاهی قرائن داخلی ظهور را تغییر می‌دهد. به‌عبارت‌دیگر نوع دیگری تقسیم می‌شود:

1. گاهی قرائنی در کار می‌آید که اراده استعمالیه را تغییر می‌دهد. رجل گفته ولی واقعاً انسان است.
2. گاهی نه مقصودش همان رجل است اما اراده جدیه‌اش تغییر کرده است با قواعد بیرونی. الرجل یغتسل گفته و در ذهنش هم رجل آمده کنایه نیست ولی قواعدی وجود دارد که می‌گوید رجل خصوصیت ندارد. یا در تطهیر آمده احجار با احجار می‌شود تطهیر کرد. می‌گوییم این حجریت شاید الغاء خصوصیت شود ما قاعده از بیرون نداریم از درون خودش باید بگوییم حجر در اینجا نمونه‌ای از اجسامی است که می‌تواند چیزی را زایل کند. حجر نباشد برگ درخت باشد. حجر خصوصیت ندارد.

لذا گاهی الغاء خصوصیت با پیوست‌های ضمیمه انجام می‌پذیرد به‌گونه‌ای که اگر آن‌ها نبود آن را حمل بر خودش می‌کردیم اما گاهی هم هست که ذهن با مناسبات حکم و موضوع خودش آن را الغاء می‌کند و لذا این مناسبات حکم و موضوع که در کتاب دلیل چهارم قرارگرفته در خود اینجا هم می‌تواند نقش‌آفرین باشد. فهم من از دلیل این است که وقتی شارع می‌گوید برای تطهیر سه مرتبه از حجر استفاده بکن حجر لا بماهو بلکه بما انه مزیل لآثار النجاسه. این در طهارات و این‌ها جاهای مختلف مطرح است که بعضی جرئت کرده‌اند الغاء خصوصیت کرده‌اند و بعضی هم نه. درهرصورت هم با اشکال مختلف الغاء خصوصیت خلاف قاعده اول است انسان باید به اطمینان برسد که از قاعده دست بردارد. منتها نکته‌ای که گفتند اشاره‌کنیم که گاهی به دلایل بیرونی یا درونی خطاب ظهور ثانوی خودش قاعده می‌شود. آن‌قدر وسیع است که قاعده می‌شود مثل الرجل در روایات است. آن‌قدر کثرت استعمال در ذکر مصداق بودن دارد که تقریباً هر جا رجل می‌آید باید اصل را بر این گرفت که مصداق انسان است. الا اینکه جایی خلافش ثابت شود.

### حالت اصلی شدن حالت ثانویه

نکته مزید بر نکات قبلی این است که علی‌رغم اینکه اصاله الموضوعیه اصل اولی است و حمل عنوانی بر مصداق و فرد و مثال عنوان ثانوی است که دلیل خاص می‌خواهد اما گاهی حالت ثانویه حالت جاافتاده‌ای می‌شود که حالت اول است و دست برداشتن از الغاء خصوصیت دلیل محکمی می‌خواهد این هم نکته‌ای است که وجود دارد ازجمله رجل در روایات همین نکته است. این مجموعه مباحث بود که در عامل اول که همان بیان مصداق و مثال بودن ذکر کردیم. متنی که تقدیم کردیم محور بحث است ملاحظه می‌کنید.